

| معرفی کتاب «اسم تو مصطفاست»

در مسیر شهادت



● عنوان: اسم تو مصطفاست

● نویسنده: راضیه تجار

● ناشر: روایت فتح

● تعداد صفحات: ۲۰۸

● توضیحات:

این کتاب، کمک می‌کند تا ببینیم مصطفی

در آغاز جوانی، زیست روزمره‌اش را چطور

گذرانده که در دفاع از حرم اهل بیت (ع)،

سربلند بیرون آمده...

هرکس اگر آدم را روایت کند، لطف خودش را دارد. روایت همسر اما همیشه نزدیک‌ترین و دقیق‌ترین روایت است. برای همین، وقتی پی شیوه زندگی شهدا می‌گردیم، کتاب‌هایی که راوی‌شان، همسر شهید است، ارزشمندند. اگر دست روی زندگی شهید مصطفی صدرزاده بگذاریم، یکی از همین روایت‌های نزدیک ارزشمند از او دم دستمان هست. باید برویم به سراغ کتاب «اسم تو مصطفاست».

کتاب «اسم تو مصطفاست»، چنان‌که بر جلدش نقش بسته، زندگی‌نامهٔ داستانی مصطفی صدرزاده به روایت سمیه ابراهیم‌پور، همسر اوست. مصطفی و سمیه در سال ۱۳۸۶، در ۲۱ سالگی با هم ازدواج کرده‌اند، وقتی هنوز خبری از داعش و جنگ تکفیری‌ها در سوریه نبود. برای همین، این کتاب، فرصت مغتنمیست تا ببینیم یک پسر در آغاز جوانی، زیست روزمره‌اش را چطور گذرانده که چند سال بعد، از امتحان دفاع از حرم اهل‌بیت علیهم‌السلام، سربلند بیرون آمده.

«راضیه تجار»، نویسنده کتاب، از نویسندگان پیشکسوت ادبیات داستانی ست. او با همکاری انتشارات «روایت فتح»، تصمیم گرفته خودش را از این روایت کنار بکشد و طوری بنویسد که انگار قلم در دست همسر شهید است. یعنی چه؟ یعنی ما کتاب مصطفی را از زبان سمیه می خوانیم. سمیه بالای مزار مصطفی نشسته و دانه دانه خاطراتشان را از بدو آشنایی تا پس از شهادت، مرور می کند. پس از شهادت؟ بله! کتاب بخش «بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» حیات شهدا را هم نشانمان می دهد. شاید در کنار این، گاهی خاطرات رنگوبوی روزمرگی بگیرند و روزهای کتاب، بی اتفاق بگذرند، اما حلاوت باقی خاطرات، کمکمان می کند کتاب رازمین نگذاریم.

خوبی این کتاب این است که فقط قاب تصویر مصطفی نیست. همسر شهید در این اثر، حضور پررنگی دارد. کتاب به ما کمک می‌کند زیست یک همسر شهید را هم تماشا کنیم. دشواری‌های زندگی کنار یک مجاهد فی سبیل الله، آن‌هم با حضور دو فرزند کوچک، چیزی نیست که به آسانی قابل درک باشد. باید پای روایتی مثل این اثر بنشینیم و دلشوره‌ها، بی‌خبری‌ها، دلتنگی‌ها، دست‌تنهایی‌ها و زیبایی‌ها و عشق پس این انتخاب را سر حوصله ورق بزنیم تا به آرمان پشت این انتخاب برسیم.

شاید برای خیلی از ما قابل تصور نباشد که جوانی، برنج‌فروشی داشته باشد، اما به شهادت نزدیک شود. چطور؟ با تبدیل دکان کوچکش به پاتوق فرهنگی نوجوانان شهر، آن‌هم یک شهر کوچک و یک منطقه محروم در حاشیه پایتخت. با پناه‌دادن به نوجوان‌هایی که دلشان می‌خواهد با راه‌بلدی حرف بزنند و سؤال‌هایشان را بپرسند و همین دکان کوچک برنج‌فروشی مصطفی، پناهشان می‌شود.

شاید نتوانیم درک کنیم جوانی با دست خالی، گاوداری کوچکی بنا کند و صبح تا شب به آن برسد، اما در عین تلاش برای معاش، نیتش هموارشدن مسیر شهادتش باشد. چطور؟ با مدارایی که با کارگر افغانستانی‌اش می‌کند، وقتی دست خودش خالی‌ست، اما برای کارگر و همسرش در گوشه‌ای از مزرعه‌ای، خانه‌ای ترتیب می‌دهد. وقتی هنوز به سود نرسیده، اما با همسرش به بازار می‌رود و سیسمونی کاملی برای فرزند کارگارش می‌خرد، حتی وقتی دزد مسلح به گاوداری‌اش می‌زند و تمام سرمایه‌اش را می‌برد، اما او حاضر نمی‌شود شهادت دروغ بدهد و درحالی‌که چهره‌ی دزدها را ندیده، برای شناسایی دستگیرشده‌ها به کلانتری برود.

این مراقبت‌ها، این حواس جمع‌ها، این دقت در همین انتخاب‌های پیش‌پاافتاده روزمره است که جوانی مثل مصطفی را در مسیر شهادت قرار می‌دهد.

ما این امکان را داریم که همین انتخاب‌ها را، همین سلوک را، در دل یک روایت داستانی در کتاب ((اسم تو مصطفاست))، دنبال کنیم. این کتاب با روایت صمیمی و صادقانه‌اش، دل‌مان را با یک شهید همراه می‌کند. می‌توانیم همراه مصطفی به عراق و سوریه برویم، می‌توانیم در قلب فتنه ۸۸، رفتار و تصمیم مصطفی را نگاه کنیم. می‌توانیم با او به کرمان برویم، دم هیئت حاج قاسم سلیمانی، کفش از پا بکنیم و کنار او و حاج حسین بادپا، بنشینیم، کنار سه شهید.